

سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ش

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۸/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۱۰/۱۶

دکتر فرهاد عطایی*

جهانشیر منصوری مقدم**

چکیده

سیاست خارجی ایران در مقابل آمریکا، از جمله موضوعات مهمی است که در تکمیل سؤال از سیاست خارجی آمریکا در مقابل ایران، باید به آن پرداخته شود. این در حالی است که در جامعه علمی ما بنا به ضرورت‌های کاربردی، معمولاً سؤال دوم مد نظر بوده است. به منظور رفع این اشکال و با توجه به نقش محوری نظریه جیمز روزنا طی سال‌های اخیر جهت تحلیل و فهم سیاست‌های خارجی، در این مقاله سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ش / ۱۹۷۹-۱۹۵۳م. بررسی شده است. سیاست خارجی ایران به دو دوره ۱۳۳۲-۱۳۴۲ و ۱۳۴۲-۱۳۵۸ تقسیم می‌شود و در هر کدام از این دوره‌ها، گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران بحث می‌گردد. سپس، عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران مشخص می‌شود که مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران، پادشاه و ساختار نظام بین‌الملل بوده است. اهمیت این تحلیل از آنجا ناشی می‌شود که ما را در درک ریشه‌های وابستگی سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی و مؤلفه‌های خارجی مؤثر بر آن آگاه می‌سازد. موضوعی که در مدیریت سیاسی خارجی مستقل فعلی باید پیوسته نسبت به آن حساس و از بازتولید آن جلوگیری کرد.

واژگان کلیدی

سیاست خارجی، جمهوری اسلامی ایران، نظریه پیوستگی روزنا، ایالات متحد آمریکا

مقدمه

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش نقطه عطفی در روابط ایران و آمریکا محسوب می‌شود. ایالات متحد آمریکا دولت ملی مصدق را که نیم‌نگاهی به سرمایه‌داری و اندیشه لیبرالیسم داشت، در این کودتا سرنگون کرد و نظام سلطنتی ایران را با همه خصلت‌های پاتریمونالیستی و استبدادی آن احیاء کرد. از آن زمان به بعد، ایالات متحد آمریکا به بازیگری فعال در صحنه سیاسی ایران تبدیل شد و رؤسای جمهور آمریکا هر کدام به فراخور اوضاع و احوال بین‌المللی و رهنامه سیاسی خود، سیاستی خاص و دوستانه در قبال دولت ایران برقرار کردند. این سیاست‌ها و تأثیر آن بر روابط آمریکا با ایران در کتاب‌ها و مقالات متعدد به حد کفایت بررسی شده، اما موضوعی که کمتر به آن پرداخته شده است، سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا و تجزیه و تحلیل گفتمان حاکم بر آن از یک دیدگاه نظری است.

بنابراین، سؤال مطرح در این مقاله این است که سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ چه بود و چه تحولاتی پیدا کرد. دیگر اینکه چه علل و عواملی موجب اتخاذ این سیاست گردید.

در پاسخ به سؤال اول تلاش می‌شود تا به شکل توصیفی و با استفاده از منابع موجود، سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا تشریح شود. اما در پاسخ به سؤال دوم، نظریه پیوستگی جیمز روزنا برای بررسی علل و عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران به کار گرفته خواهد شد. فرضیه مقاله این است که در چارچوب نظریه پیوستگی جیمز روزنا مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران فرد (پادشاه) نقش و جایگاه او در نظام سیاسی ایران و ساختار نظام بین‌الملل بوده است.

این مقاله در سه مبحث تنظیم شده است: در مبحث اول، به مبانی نظری، یعنی نظریه پیوستگی جیمز روزنا اشاره می‌شود. در مبحث دوم، سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ مطرح می‌گردد و در مبحث سوم، تلاش می‌شود بر اساس این نظریه، عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران تشریح شود.

۱. چارچوب نظری تحلیل سیاست خارجی: نظریه پیوستگی جیمز روزنا

پیشینه مطالعه روابط بین دولت‌ها یا روابط بین‌الملل، معادل قدمت و سابقه خود دولت‌هاست. اما مطالعه سیاست خارجی یا تحلیل سیاست خارجی قدمت چندانی ندارد و سابقه آن به بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. از آن زمان به بعد نیز یک چارچوب نظری مبتنی بر دانش تجربی مسلط قابل تعمیم و قابل کاربرد به‌طور فراملی در این رشته ظاهر نشده است (Hudson and Vore, 1995, p.212) آنچه که تحت عنوان ادبیات نظری سیاست خارجی وجود دارد، به‌شدت تحت تأثیر نظریات روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، دانش اجتماعی، روان‌شناسی و دانش‌های محیطی است که در هرکدام از این نظریات بر بخشی از فرایند سیاست خارجی تکیه و تأکید می‌شود. مروری بر تاریخچه مطالعات سیاست خارجی حاکی از آن است که می‌توان نظریه‌های سیاست خارجی را در درون سه رهیافت روش‌شناسانه کلان، خرد و مختلط (میانبرد) تقسیم کرد:

یک. رهیافت کلان: این رهیافت به کل نظام بین‌الملل اشاره دارد. نویسندگانی که در این سطح تحلیل قلم می‌زنند، بر مفاهیم، مفروض‌ها و قضایای تجربیدی توجه دارند و بر تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورها تأکید می‌کنند. در این رهیافت، کشورها به‌عنوان کنشگر اصلی نظام بین‌الملل همچون توپ‌های بیلپارد محسوب می‌شوند که ماهیت درونی آن‌ها یکسان محسوب شود و لذا بر چگونگی چرخش آن‌ها روی میز بیلپارد بین‌الملل تأثیر ندارد. لذا این کنشگران از نظر نوع کارکرد، تفاوتی با یکدیگر ندارند و نوعی همگونی بین آن‌ها وجود دارد. به همین دلیل، نظام‌های ارزشی و پویای داخلی بازیگران در رفتار سیاست خارجی‌شان نقش ناچیزی دارد (سیف‌زاده، ۱۳۸۴، ص ۱۳۰).

مهم‌ترین نظریه‌ای که در این رهیافت قرار می‌گیرد، نظریه رئالیسم ساختاری کینث والتز است. در نظریه سامانه‌ای والتز، سیاست خارجی واحدها (دولت‌ها) تحت تأثیر ساختار نظام بین‌الملل است. ساختار نظام بین‌الملل برحسب اصل سازمان‌دهنده اقتدارگریزی و توزیع قدرت فهمیده می‌شود. این خصوصیات به منابع بین‌المللی رفتار دولت‌ها شکل می‌دهد. از این منظر، ساختارها و سیاست‌های داخلی از منظومه عوامل

تأثیرگذار بر سیاست خارجی حذف می‌شود. در واقع، آن ساختارهای نظام است که بر کنش واحدها اثر می‌گذارد و به رفتار آن‌ها شکل می‌دهد (Waltz, 1979, pp.81-82).

دو. رهیافت خرد: نویسندگان این رهیافت بر تأثیر ساختار داخلی کشورها بر رفتار خارجی آن‌ها تأکید می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها وجود تفاوت در رفتار کشورها حاکی از اهمیت ساختار داخلی است. از این منظر، عملکرد و رفتار خارجی کشورها از یک طرف، تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی است، از طرف دیگر، تحت تأثیر شخصیت تصمیم‌گیرندگان، محیط اجتماعی و چانه‌زنی‌های دیوان‌سالارانه و سازمانی در سطح داخلی جامعه است. به عبارت دیگر، این رهیافت، در پی گشودن «جعبه سیاه» دولت است. از مهم‌ترین نویسندگان این رهیافت می‌توان به هارولد و مارگارت اسپروت، ریچارد اسنایدر، اچ. دبلیو بروک، برتون ساپین، گراهام آلیسون و هالپرین اشاره کرد (Sprout, 1957; Snyder, Bruck and Sapin, 1965; Alison and Halperin, 1972, p.43).

این دسته از نویسندگان اعتقاد دارند برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها باید به داخل جوامع رجوع کرد و به بازگشایی «جعبه سیاه» پرداخت. ذهن و اندیشه تصمیم‌گیران سیاست خارجی، لوحی سفید نیست بلکه شامل مجموعه‌ای از اطلاعات و الگوهای نظیر باورها، گرایش‌ها، ارزش‌ها، تجربیات، انگیزه‌ها، و مفاهیم دیگر است. فرهنگ، تاریخ، جغرافیا، اقتصاد، نهادهای سیاسی، ایدئولوژی و عوامل دیگر، چارچوب اجتماعی‌ای را شکل می‌دهد که تصمیم‌گیرنده در درون آن عمل می‌کند. هارولد و مارگارت اسپروت به این عوامل در عنوان محیط اجتماعی اشاره می‌کنند (Sporout, 1957, p.309). این محیط، هم محیط روان‌شناسانه و خصوصیات افراد را شامل می‌شود که تحت شرایط خاصی نظیر فشار روانی، عدم قطعیت زیاد و جایگاه مسلط فرد در فرایند تصمیم‌گیری، می‌تواند در تصمیم‌گیری سیاست خارجی نقش محوری داشته باشد، و هم محیط اجتماعی و فرهنگی بزرگ‌تر را که خصوصیات ملی و اجتماعی نامیده می‌شود. کشف اینکه نخبگان چگونه محیط بین‌الملل را درک می‌کنند و تصویری که آن‌ها از دیگران دارند، نقش محوری در درک و تحلیل سیاست خارجی ایفا می‌کند (Hudson and Vore, 1995, p.212).

سه. **رهیافت مختلط یا میانبرد** (ترکیب دو سطح تحلیل): نویسندگان این رویافت در پی استفاده از هر دو سطح تحلیل خرد و کلان برای تجزیه و تحلیل سیاست خارجی هستند. از جمله نویسندگان این رویافت می‌توان به جیمز روزنا اشاره کرد. وی با نوشتن مقاله‌ای با عنوان «پیش‌نظریه سیاست خارجی» زمینه اتصال دو سطح تحلیل را فراهم نمود. به اعتقاد روزنا، تحلیلگران شایسته‌ای وجود دارند که مجموعه وسیعی از فرایندهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و روان‌شناسانه را کشف کرده‌اند که تأثیرات قابل توجهی (محدودیت‌ساز و توانمندساز) بر رفتار خارجی جوامع دارد. تحلیلگران دیگری هستند که بر فرایندهای سیاسی متمرکز شده‌اند و بین سیاست خارجی یک ملت و تغییرات در افکار عمومی، فعالیت‌های رسانه‌های جمعی و خصوصیات نخبگان - سوابق، گرایش‌ها، انسجام - پیوند برقرار می‌کنند. عده‌ای دیگر از تحلیلگران - آن‌هایی که از رویافت تصمیم‌گیری پیروی می‌کنند - توجه خود را به متغیرهای انگیزشی، نقش، و متغیرهای سازمانی معطوف کرده‌اند که در درون حکومت‌ها به عنوان تعیین‌کننده سیاست خارجی عمل می‌کنند. پژوهش‌های دیگری نیز وجود دارد که به انواع خاصی از تصمیم‌گیرندگان و نهادهای تصمیم‌گیر به عنوان عوامل تأثیرگذار بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی توجه دارند. بنابراین، می‌توان گفت هیچ‌کدام از فرایندهای داخلی به عنوان منبع رفتار خارجی مورد غفلت واقع نشده است (Rosenau, 1971, pp.96-97).

روزنا اعتقاد دارد که به این مجموعه می‌توان عوامل دیگری نیز اضافه کرد. این، کار چندان دشواری نیست. مهم نشان دادن نحوه تأثیرگذاریشان بر فرایند سیاست‌گذاری خارجی است. معرفی کردن فرایندهایی که بر رفتار خارجی تأثیر می‌گذارد، تبیین نمی‌کند که چگونه و چرا و تحت چه شرایط خاصی عملیاتی می‌شود و تحت چه شرایطی تأثیری ندارد. شناسایی اینکه چه عواملی در سطوح داخلی و خارجی به سیاست خارجی شکل می‌دهد، نشان نمی‌دهد که تحت چه شرایطی، کدام دسته از عوامل بر دسته دیگر غالب می‌شود. این مسئله‌ای است که به آن توجه لازم نشده است. به ندرت کتاب و مقاله‌ای وجود دارد که از توصیف صرف عوامل داخلی فراتر رود و آن‌ها را در فرایند تعامل جهت تبیین سیاست خارجی قرار دهد. حتی بسیار

کمتر است آثاری که شامل مفروض‌های صریح «اگر چنین شود- پس چنان خواهد شد» گردد؛ یعنی اگر شکل خاصی از عوامل داخلی باشد، پس نوع خاصی از رفتار خارجی ایجاد می‌شود (Rosenau, 1971, pp.98-99).

روزنا دلیل این امر را نبود یک نظام فراگیر جامع از تعمیم آزمون‌پذیر می‌داند که با جوامع به‌عنوان کنشگرانی رفتار کند که واکنش‌های بیرونی نشان می‌دهند این حوزه مطالعاتی نه تنها بدون چارچوب‌ها و رهیافت‌هایی است که فراتر از جوامع خاصی باشد و بتواند اهداف، ابزارها، توانمندی‌ها و منابع سیاست خارجی را مفهوم‌سازی کند بلکه بدون هرگونه طرحی است که بین آن اجزاء و رفتار خارجی در یک حالت علی، پیوند برقرار کند.

به اعتقاد وی رفتار خارجی کشورها تحت تأثیر پنج عامل است:

یک. فرد: اولین مجموعه شامل خصوصیات منحصر به فرد تصمیم‌گیرندگان می‌شود. این متغیر همه جنبه‌های تصمیم‌گیرنده یعنی ارزش‌ها، استعدادها و تجربیات پیشین فرد را شامل می‌شود که گزینه‌های سیاست خارجی و یا رفتارش را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌کند.

دو. نقش: مجموعه دوم از متغیرهای مربوط به رفتار خارجی، از نقشی که تصمیم‌گیرنده ایفا می‌کند ناشی می‌شود، بدون توجه به خصوصیات شخصیتی ایفاکنندگان نقش.

سه. متغیرهای حکومتی: به آن جنبه‌هایی از ساختار حکومتی اشاره می‌کند که گزینه‌های سیاست خارجی را محدود می‌سازد یا افزایش می‌دهد. تأثیر رابطه قوه مجریه و قوه مقننه در سیاست خارجی نمونه‌ای از عملیاتی شدن متغیر حکومتی است.

چهار. متغیر جامعه: به آن دسته از جنبه‌های غیرحکومتی یک جامعه اشاره دارد که بر رفتار خارجی تأثیر می‌گذارد. جهت‌گیری‌های ارزشی عمده یک جامعه، میزان وحدت ملی، میزان صنعتی شدن، گروه‌ها، انجمن‌ها و سازمان‌های غیردولتی، متغیرهایی است که در تعیین محتوای آرمان‌ها و سیاست‌های خارجی یک کشور مشارکت دارد.

پنج. متغیرهای محیطی: شامل جنبه‌های انسانی و غیرانسانی محیط خارجی یک جامعه یا هر کنشی است که در خارج روی می‌دهد و گزینه‌های سیاست خارجی تصمیم‌گیرندگان را مشروط می‌کند و تحت تأثیر قرار می‌دهد (Rosenau, 1971, pp.108-109). البته هدف روزنا از پیش‌نظریه سیاست خارجی، صرفاً بیان متغیرهای دخیل نیست بلکه نشان دادن نقش هرکدام از متغیرها در فرایند سیاست خارجی است. به اعتقاد او در کشورهای مختلف میزان نفوذ هریک از عوامل چهارگانه داخلی و عامل محیط بین‌الملل در شکل‌گیری و اجرای سیاست خارجی متفاوت است. به نظر وی میزان نفوذ هریک از عوامل فوق به پنج عامل بستگی دارد: یک. قدرت بازیگر که کشورها را به دو دسته بزرگ و کوچک تقسیم می‌کند؛ دو. وضعیت اقتصادی بازیگر که کشورهای توسعه‌یافته را از توسعه‌نیافته جدا می‌کند؛ سه. ماهیت باز و بسته ساختار اجتماعی؛ چهار. رخنه‌پذیری و یا رخنه‌ناپذیری ساختار فرهنگی و پنج. حوزه‌های موضوعی مختلف (Rosenau, 1971, p.110).

رده‌بندی متغیرهای دخیل در سیاست خارجی از نظر روزنا

| کشورهای کوچک | | کشورهای بزرگ | | | | جغرافیا و منابع طبیعی | | |
|--------------|-------------|---------------|-----------|-----------------|-----------|-----------------------|----------------------|-------|
| توسعه نیافته | | توسعه یافته | | توسعه نیافته | | وضعیت اقتصادی | | |
| بسته | باز | بسته | باز | بسته | باز | وضعیت سیاسی | | |
| فرد | فرد | نقش نظام | نقش نظام | فرد | فرد | نقش جامعه | رده‌بندی‌های متغیرها | |
| نظام | نظام | بین‌الملل | بین‌الملل | جامعه | جامعه | حکومت | | |
| بین‌الملل | بین‌الملل | فرد | جامعه | نظام | بین‌الملل | نظام | | |
| نقش حکومت | جامعه حکومت | حکومت جامعه | فرد | بین‌الملل جامعه | حکومت | بین‌الملل فرد | | |
| غنا | کنا | چکسلواکی سابق | هلند | چین | هند | شوروی سابق | آمریکا | نمونه |

Source: Rosenau, 1971, p.113

بنابراین، روزنا بر این اعتقاد است که خصوصیات و رفتار هر نظام اجتماعی در هر لحظه‌ای از زمان، محصول سنت فرهنگی و محیط‌های متغیر داخلی و خارجی است؛ به عبارت دیگر، گزینه‌ها و دایره انتخاب و فعالیت تصمیم‌گیرندگان تحت تأثیر هنجارهای فرهنگی، سوابق و سنت‌های تاریخی، تقاضاها و درخواست‌هایی است که از هر دو نظام داخلی و خارجی نشئت می‌گیرد (Rosenau, Davis and East, 1972, p.146).

در بخش بعد سعی می‌شود با استفاده از چارچوب نظری جیمز روزنا، عوامل تأثیرگذار بر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دو سطح محیط بین‌الملل و محیط داخلی تجزیه و تحلیل شود. در ابتدا ضروری است به سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش. اشاره شود.

۲. سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش.

سیاست خارجی را می‌توان مجموعه اقداماتی دانست که در راستای تأمین منافع ملی توسط بخش‌های گوناگون دولت یک کشور در رابطه با دولت‌های دیگر در صحنه بین‌الملل اجرا می‌شود. به عبارت دیگر، سیاست خارجی عبارت است از اقدام‌های برون‌مرزی که توسط تصمیم‌گیران کشور به منظور دستیابی به هدف‌های درازمدت و کوتاه‌مدت صورت می‌گیرد (رینولدز، ۱۳۸۰، ص ۸۳).

هالستی در کتاب «تحلیل سیاست بین‌الملل» به سه نوع سمت‌گیری در سیاست خارجی کشورها اشاره می‌کند: «انزواگرایی»، «عدم تعهد» و «ائتلاف و اتحاد». او اعتقاد دارد حکومت‌هایی که به انزواگرایی روی می‌آورند، فرضشان این است که دولت از راه تقلیل مراودات با دیگر واحدهای نظام و اتخاذ سطح نازل درگیری در زمینه‌های موضوعی مطرح در نظام، به نحو بهتری می‌تواند استقلال و امنیت خود را حفظ کند. در سمت‌گیری عدم تعهد، دولت‌ها توانایی‌های نظامی و گاه حمایت‌های دیپلماتیک خود را برای مقاصد دولتی دیگر به کار نخواهند گرفت و در نهایت، حکومت‌هایی که در صدد ایجاد ائتلاف‌های دیپلماتیک و اتحادهای نظامی دائمی هستند، فرضشان این است که با تجهیز توانایی‌های خود نمی‌توانند به هدف‌هایشان نائل آیند، از منافعشان دفاع کنند یا جلوی تهدیدات را بگیرند. از این رو، به دولت‌های دیگری که با مسائل

خارجی مشابه رویارو هستند یا در همان هدف‌ها سهیم‌اند، تکیه می‌کنند و به آن‌ها تعهداتی می‌سپارند (هالستی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۰). به نظر می‌رسد دولت ایران نیز تحت تأثیر همین اندیشه، چنین سیاستی در قبال ایالات متحده آمریکا اتخاذ کرده باشد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه که بازگشت خود را به قدرت ایالات متحده آمریکا مدیون می‌دانست، سیاستی خاص و دوستانه در قبال آن کشور در پیش گرفت (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ص ۳۶۹). این سیاست که از طرف بیشتر پژوهشگران سیاست «ائتلاف و اتحاد» با ایالات متحده آمریکا نام گرفت، در تمام طول دوره سلطنت محمدرضاشاه بر سیاست خارجی ایران حاکم بود. بیشتر پژوهشگران، سیاست خارجی شاه در مقابل ایالات متحده آمریکا را به دو دوره مشخص تقسیم می‌کنند. مبنای این تقسیم‌بندی نیز نوع گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران یعنی «ناسیونالیسم مثبت» و «سیاست مستقل ملی» است.

۲-۱. دوره ناسیونالیسم مثبت (۱۹۵۳-۱۹۶۳م)

گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران در این دوره «موازنه مثبت» یا «ناسیونالیسم مثبت» نام گرفت که از طرف شاه در مقابل نظریه «موازنه منفی» مصدق مطرح شد و منظور از آن، تعامل مثبت با جهان خارج بود. محمدرضاشاه پهلوی ناسیونالیسم مثبت را سیاستی توصیف می‌کرد که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را تأمین می‌کند (دیگار، هوکارد و ریشار، ۱۳۷۸، ص ۱۵۱). «ما دوستی با هر ملتی را می‌پذیریم و حاضریم از تجارب علمی و فنی آن کشور استفاده کنیم به شرط آنکه چنین دوستی‌ای به منافع یا استقلال ما لطمه‌ای وارد نسازد» (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۴۲). خطوط اصلی سیاست ناسیونالیسم مثبت طبق نظر محمدرضاشاه عبارت بود از: یک. تأمین صلح و ثبات بین‌المللی که با پیوستن به سازمان ملل متحد و پیروی از مواد ۵۱ و ۵۲ منشور قابل حصول است؛ دو. مشارکت همه‌جانبه در برنامه‌های تأمین امنیت جمعی در تمام زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و قبول کمک‌های فنی و اقتصادی از منابع خارجی برای افزایش توانمندی اقتصادی، مالی و فنی کشور؛ سه. استحکام بخشیدن سازمان دفاعی ایران با جدیت خستگی‌ناپذیر و با هدف کمک به دوستان در رعایت و

احترام به پیمان‌های امنیت جمعی، حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران و تأمین امنیت داخلی (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۴۳).

اما تحولات بعدی در سیاست خارجی ایران حاکی از آن است که سیاست ناسیونالیسم مثبت بیشتر در جهت ائتلاف و اتحاد با ایالات متحد آمریکا طرح شده بود (Sakai, 1991, p.446). در واقع، گسترش و تحکیم مناسبات سیاسی، نظامی و اقتصادی با ایالات متحد آمریکا در کل دوره مورد مطالعه، هدف اصلی سیاست خارجی ایران بوده است. به‌طور کلی اهدافی را که دولت ایران در این مقطع در سیاست خارجی دنبال می‌کرد، می‌توان بدین‌گونه خلاصه کرد:

یک. درگیر ساختن ایالات متحد آمریکا در امور ایران و افزایش نفوذ و کسب حمایت‌های بیشتر آن کشور در مقابل قدرت‌های شوروی و انگلستان.
دو. جذب میزان بیشتری از کمک‌ها و مساعدت‌های مالی و نظامی ایالات متحد آمریکا برای استحکام بخشیدن به ساختارهای داخلی قدرت.
سه. انعقاد پیمان‌های امنیتی، نظامی و دفاعی با آن کشور به‌منظور افزایش ضریب امنیت ملی کشور.

در خصوص هدف اول، اولین مسئله‌ای که پیش روی دولت ایران قرار داشت، حل و فصل قضیه نفت و برقراری مجدد روابط با دولت انگلستان و جریان یافتن درآمد‌های نفتی بود که این دو مسئله با میانجیگری دولت ایالات متحد آمریکا حل و فصل گردید و با امضای قرارداد کنسرسیوم، آمریکاییان برای نخستین‌بار توانستند با کسب ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم در نفت ایران شریک شوند (فوران، ۱۳۸۶، ص ۴۶۳؛ Sakai, 1991, p.443).

علاوه بر این، دولت ایران برای جذب بیشتر کمک‌های مالی و اقتصادی ایالات متحد آمریکا و همچنین، فراهم کردن زمینه مشارکت بیشتر آن‌ها در امور اقتصادی ایران، ضمن تصویب یک سلسله قوانین داخلی نظیر «قانون جلب سرمایه‌های خصوصی کشورهای آمریکای شمالی» در ۲۰ تیر ۱۳۳۶ / ژوئیه ۱۹۵۷ م. و همچنین «قانون بانکداری» در ۱۲ بهمن همان سال، موافقت‌نامه‌هایی نیز با دولت آن کشور امضاء کرد؛ از جمله «عهدنامه مودت، روابط اقتصادی و حقوق کنسولی» بین ایران و

آمریکا. در نتیجه، فعالیت بخش خصوصی آمریکا در ایران گسترش و مبادلات بازرگانی دو کشور افزایش یافت و به گونه‌ای بی‌سابقه بر تعداد مشاوران فنی آمریکا در ایران افزوده شد (اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۵۷، صص ۲۳۶-۲۵۱؛ مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره هجدهم قانون‌گذاری، صص ۱۲-۲۲۱؛ ازغندی، ۱۳۷۹، صص ۲۷۷؛ بیل، ۱۳۷۱، صص ۱۷۴-۱۷۷).

بنابراین، دولت ایران به هدف اولیه خود که درگیر ساختن ایالات متحد آمریکا در ایران و افزایش نفوذ و کسب حمایت‌های بیشتر آن کشور بود، نایل گردید. اما قضیه به همین جا ختم نمی‌شد؛ زیرا هدف اصلی ایران از گسترش مناسبات سیاسی و نظامی با ایالات متحد آمریکا کسب کمک‌ها و تجهیزات نظامی بیشتر برای تقویت ارتش ایران بود؛ موضوعی که با اهداف دولت‌مردان ایالات متحد آمریکا (آیزنهاور- دالس) همخوانی چندانی نداشت. آن‌ها معتقد بودند که چون ارتش ایران هیچ‌گاه قادر نیست در برابر شوروی مقاومت کند؛ بنابراین، شاه نباید یک ارتش نیرومند تأسیس کند بلکه باید به تضمین‌های ایالات متحد آمریکا متکی باشد (روبین، ۱۳۶۳، ص ۹۰؛ مهدوی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴).

با این حال، میزان کمک‌ها و مساعدت‌های مالی و نظامی ایالات متحد آمریکا در این دوران نسبت به دوره قبل افزایش قابل ملاحظه‌ای کرد (Sakai, 1991, p.444; Stork, 1993, p.233)؛ اما این میزان افزایش کمتر از انتظارات شاه بود و او به‌طور مکرر گله و شکایت می‌کرد که کمک ایالات متحد آمریکا به ایران، نیازمندی‌های ایران را مرتفع نمی‌کند و در شأن ایران نیست. در حالی که میزان کمک‌هایی که ایالات متحد آمریکا به یوگسلاوی، ترکیه و تایوان می‌کرد، به ترتیب، دو، سه و چهار برابر کمک به ایران بود (روبین، ۱۳۶۳، ص ۸۹؛ مهدوی، ۱۳۸۰، صص ۲۶۴-۲۶۵).

در جهت هدف دوم و در زمانی که ایران از جذب بیشتر کمک‌های ایالات متحد آمریکا ناامید شده بود، آمادگی خود را برای پیوستن به پیمان امنیتی بغداد اعلام کرد. این پیمان که در پنجم اسفند ۱۳۳۳ / ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ میان وزیران امور خارجه دو کشور عراق و ترکیه تحت عنوان «پیمان همکاری‌های متقابل» در بغداد امضاء شده بود، ماهیت دفاعی و امنیتی داشت و مانند پیمان «سیتو» و «پیمان پاسیفیک» حلقه دیگری از

یک رشته پیمان‌های امنیتی و سیاسی بود که امریکایی‌ها پس از شکست در جنگ ویتنام در کشورهای آسیایی به صورت اتحادیه‌های منطقه‌ای ایجاد کرده بودند تا تضمین‌کننده منافعشان باشد. بر اساس ماده ۵، ورود به این پیمان برای کشورهای ذی‌نفع در منطقه آزاد گذارده شده بود. به همین دلیل، انگلستان در دهم فروردین ۱۳۳۴، و پاکستان در اول مهر ۱۳۳۴ وارد پیمان بغداد شدند (Good, 1997, p.156; Wilber, 1981, p.250; Sakai, 1991, pp.444-445).

در ابتدا، مقامات ایالات متحد آمریکا مایل به عضویت فوری ایران در این پیمان نبودند، اما ایران پیش از مشورت و صلاح‌دید آمریکا تصمیم خود را برای پیوستن به پیمان بغداد اعلام کرد و این اعلام آمادگی آمریکا را در مقابل یک عمل انجام‌شده قرار داد (روبین، ۱۳۶۳، صص ۸۹-۹۰؛ Chubin, 1974, p.91). لذا ایران در ۱۹ مهر ۱۳۳۴ / ۱۱ اکتبر ۱۹۵۵ به پیمان بغداد پیوست. روح‌الله رضوانی اعتقاد دارد که پیوستن ایران به پیمان بغداد، نقض سیاست سنتی بی‌طرفی ایران بوده است (Ramazani, 1975, p.274). اما آمریکا که خود بانی تشکیل این سازمان بود، از ورود به این پیمان خودداری کرد و این امر موجب ناخرسندی ایران را فراهم کرد.

با طرح رهنامه آیزنهاور و تصویب آن در کنگره بعد از بحران کانال سوئز، که اختیار اعلان جنگ را که به‌طور سنتی از حقوق کنگره بود، به رئیس‌جمهور واگذار می‌کرد (شولزینگر، ۱۳۷۹، صص ۴۴۵؛ Ramazani, 1975, p.279) و بر اساس پیشنهادها مطرح‌شده در آن، یعنی تقویت بنیه اقتصادی ملت‌های خاورمیانه، (لنجافسکی، ۱۳۷۳، ۷۷)، میزان کمک نظامی آمریکا به ایران افزایش بیشتری پیدا کرد؛ یعنی از ۲۳ میلیون دلار در سال مالی ۱۹۵۶م. به ۸۲/۵ و ۱۰۴/۹ میلیون دلار در سال‌های ۱۹۵۷م. و ۱۹۵۸م. افزایش پیدا کرد (درویشی سه‌تلانی، ۱۳۷۶، صص ۵۲-۵۳). اما دولت ایران خواهان پذیرش تعهدات و تضمین‌های جدی‌تر از جانب دولت ایالات متحد آمریکا در قبال ایران بود و همواره از بی‌توجهی مقامات آمریکایی گله و شکایت می‌کرد. تا اینکه در ژانویه ۱۹۵۹م. موافقت‌نامه دفاعی دوجانبه بین دو کشور به امضاء رسید. طبق این موافقت‌نامه، ایالات متحد آمریکا حمایت خود را از ایران در صورت تجاوز نظامی اعلام می‌کرد. با انعقاد این موافقت‌نامه، دولت ایران تا حدودی از حمایت و پشتیبانی

ایالات متحده آمریکا اطمینان خاطر یافت. ضمن این که میزان کمک‌های مالی و نظامی آن کشور به ایران نیز افزایش یافت (Chubin, 1974, p.92; Ramazani, 1975, pp.280-281; Lenczowski, 1978, p.398).

علاوه بر موافقت‌نامه‌هایی که پیش از این به آن اشاره شد، دولت ایران برای گسترش مناسبات خود با دولت آمریکا موافقت‌نامه‌های دیگری نیز با آن کشور به امضاء رساند که از آن جمله می‌توان به فعال ساختن برنامه فولبرایت و امضای موافقت‌نامه همکاری در استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی اشاره کرد (مهدوی، ۱۳۸۰ ص ۲۶۳؛ اداره کل قوانین و مقررات کشور، ۱۳۵۷، صص ۲۶۵-۲۷۰).

فرایند حمایت‌ها و کمک‌های ایالات متحده آمریکا که به شدت مورد درخواست دولت ایران بود، تا پایان دوره ریاست جمهوری آیزنهاور و روی کار آمدن جان اف. کندی ادامه داشت. اما با روی کار آمدن رئیس جمهور جدید، با طرح رهنامه جدید «اتحاد برای پیشرفت» و «سیاست مرزهای نو»، که زمینه تنش‌زدایی را در روابط آمریکا و شوروی فراهم و متحدان آمریکا را برای انجام اصلاحات داخلی تشویق می‌کرد، روابط ایران با ایالات متحده آمریکا به صورت ابهام‌آمیزی درآمد. دولت جدید آمریکا ایران را به کوتاهی در مصرف درست کمک‌های آمریکا متهم کرد و همه کمک‌های بلاعوض مالی را قطع و پایان برنامه اصل چهار را در ایران اعلام کرد. لذا شاه با انجام تحرکات داخلی از جمله، روی کار آوردن علی امینی برای نخست وزیری و ایجاد فضای باز سیاسی، نسبت به تغییر فضای سیاسی حاکم بر ایالات متحده آمریکا واکنش نشان داد و در ادامه، با سفر به آمریکا و دیدار با کندی در فروردین ۱۳۴۱، او را از انجام اصلاحات داخلی مطمئن ساخت و بعد از بازگشت به ایران، اصول پیشنهادی کندی را با عنوان انقلاب سفید اجرا کرد.

در مجموع، می‌توان گفت که در این دوره، سیاست خارجی ایران منحصر به غرب به‌ویژه ایالات متحده آمریکا بود و بین ایران با همسایه شمالی روابط خصومت‌آمیز حاکم بود. در واقع، سیاست ناسیونالیسم مثبت، جاده یکطرفه‌ای بود که امکان تحرک چندانی برای دولت ایران باقی نمی‌گذاشت. اهم نگرانی دولت ایران متوجه امنیت و ثبات

داخلی بود و شاه به دلیل نداشتن منابع لازم نمی‌توانست دیدگاه‌های خود را به مسئولان آمریکایی بقبولاند.

ویژگی سیاست ایران در این دوره، وابستگی شدید به کمک‌ها و حمایت‌های مالی و فنی ایالات متحد آمریکا برای تجدید سازمان اداری و نظامی بود؛ به عبارت دیگر، دولت ایران تلاش می‌کرد تا نقش، جایگاه و اهمیت ایران را در نزد دولت ایالات متحد آمریکا بالا ببرد و آن را متقاعد به افزایش کمک‌های مالی و نظامی به دولت ایران و همچنین، پذیرش تعهداتی مبنی بر حمایت و پشتیبانی نظامی از ایران کند. این در حالی بود که مقامات ایالات متحد آمریکا در مورد قابلیت شاه دچار شک و تردید بودند و دائماً می‌کوشیدند اشتهای سیری‌ناپذیر او را برای دریافت جنگ‌افزار محدود سازند (شوکران، ۱۳۶۹، صص ۹۴-۹۵؛ مهدوی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۴).

۲-۲. دوره سیاست مستقل ملی (۱۹۶۳-۱۹۷۹ م.)

با آغاز دهه ۱۹۶۰ م. گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران از «ناسیونالیسم مثبت» به «سیاست مستقل ملی» تغییر یافت. چرایی چنین تغییری در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران، موضوعی است که در جای دیگر بررسی می‌شود. خطوط اساسی «سیاست مستقل ملی» طبق اظهارات محمدرضا شاه پهلوی عبارت بود از: «صلح‌جویی صمیمانه، همزیستی و تفاهم با همه کشورهای و جوامع ولو با نظام‌های حکومتی و ایدئولوژی‌های متفاوت...» (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۵۰، نقل از پهلوی، ۱۳۴۵، ص ۱۰۹).

معنای خاص این سیاست آن بود که از آن‌پس، سیاست خارجی ایران منحصر به غرب و ایالات متحد آمریکا نخواهد بود و دولت ایران تلاش می‌کند تا روابط خود را با دولت‌های دیگر، از جمله، بلوک شرق گسترش دهد و بر همین اساس، مناسبات ایران با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق تا حدودی گسترش یافت؛ از جمله امضای موافقت‌نامه‌هایی با آن کشور به منظور احداث یک خط لوله برای صدور گاز ایران به شوروی و همچنین، ساخت کارخانه عظیم ذوب‌آهن در اصفهان (دیگار، هورکاد و ریشار، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳)؛ اما گسترش مناسبات اقتصادی، بازرگانی و فنی ایران با اتحاد جماهیر شوروی، به معنای کاهش سطح روابط ایران با ایالات متحد آمریکا یا به هم

خوردن سیاست ائتلاف و اتحاد با آن کشور نبود بلکه تعمق بیشتر در وقایع سیاست خارجی حاکی از استحکام بیشتر پیوندهای سیاسی و نظامی با ایالات متحد آمریکاست. به‌طور کلی اهدافی را که دولت ایران در این مقطع در سیاست خارجی دنبال می‌کرد، می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

یک. دادن اطمینان به مقامات آمریکایی در خصوص ثبات و امنیت دائم دولت ایران و همراهی و همکاری با ایالات متحد آمریکا در نظام بین‌الملل؛
دو. تقویت توانمندی نظامی ایران در مقابله با تحرکات کمونیستی و ناسیونالیستی عرب در منطقه؛

سه. آمادگی ایران برای پر کردن خلأ قدرت در خلیج فارس بعد از خروج نیروهای بریتانیا از منطقه و ضرورت حمایت آمریکا از ایران.

در خصوص هدف اول، دولت ایران با انجام اصلاحاتی با عنوان «انقلاب سفید» خود را به چهره مقبول و مورد پسند رؤسای جمهور آمریکا تبدیل کرد و با برقراری روابط شخصی دوستانه با زمامداران آمریکا و بهره‌گیری از رابط‌های خود، نظیر کریمت روزولت، آرمین مایر، والت روستو، دیوید و جان راکفلر، توانست به هرچه می‌خواست برسد. ضمن اینکه با اعطای مصونیت سیاسی به کارکنان آمریکایی مقیم ایران، زمینه افزایش مبادلات نظامی دو کشور را فراهم ساخت. ایران همچنین، اقدامات دیگری برای کسب اعتماد بیشتر مقامات آمریکا انجام داد؛ از جمله، حمایت و پشتیبانی از سیاست ایالات متحد آمریکا درباره اسرائیل و جنگ ویتنام. در موضوع تحریم نفتی اعراب علیه غرب، ایران به تأمین‌کننده اصلی نفت غرب و اسرائیل تبدیل شد و در جنگ ویتنام نیز پشتیبانی کامل خود را از آمریکا اعلام داشت و حتی یک اسکادران هواپیمای جنگی نیز به ویتنام فرستاد (دیگار، هورکاد و ریشار، ۱۳۷۸، ص ۱۸۳).

مسئله دیگری که در این دوره پیش روی دولت‌مردان ایران قرار داشت، افزایش درآمدهای ایران از محل تولید و صادرات بیشتر نفت بود که البته، در این خصوص هم رنجش‌هایی بین دو طرف پیش می‌آمد و در نهایت هم موفق شد در سال ۱۹۶۶م. کنسرسیوم نفت را به افزایش تولید نفت ایران و ادار سازد (روبین، ۱۳۶۳، ص ۱۰۱). جیمز بیل اعتقاد دارد که شاه این پول را برای خرید تجهیزات گران‌قیمت نظامی

می‌خواست (بیل، ۱۳۷۱، ص ۲۳۵). محمدرضا شاه شیفته تجهیزات نظامی بود. خودش کالانماها را ورق می‌زد و آخرین نمونه‌ها را انتخاب می‌کرد. وی در تشریح تصمیم ایران مبنی بر ایجاد نیروهای مسلح قدرتمند گفته بود: «این مطلب غیرمنصفانه و غیرعملی است که هر کشوری، هنگامی که به مشکلی برخورد کرد، تلگرافی به واشینگتن بفرستد که خواهش‌مندیم به کمک ما بیاید. به عقیده من، اولاً ایالات متحد آمریکا دیگر قادر به انجام چنین کاری نیست و ثانیاً این درخواست کمک، خجالت‌آور است و ثالثاً می‌تواند موجب برخورد با یک ابرقدرت دیگر شود. بنابراین، ما می‌خواهیم از این وضعیت بیرون بیاییم» (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۲۹۳، به نقل از کیهان، ۴ آبان ۱۳۴۸). در واقع، شاه می‌خواست ضمن دریافت اسلحه بیشتر از آمریکا و تقویت نیروی نظامی خود بیشتر روی پای خود بایستد و کمتر به کمک و حمایت آمریکا در برابر مخاطرات احتمالی آینده متکی باشد. او در جستجوی بهترین و تازه‌ترین فرآورده‌های (نظامی) آمریکایی، به‌ویژه آنچه مربوط به هواپیما می‌شد، بود (بیل، ۱۳۷۱، ص ۲۳۵).

شاه استدلال می‌کرد که ایران به دلایل مختلف، از جمله همجواری با شوروی، حمایت از موضع آمریکا در جنگ ویتنام، برقراری ارتباط با اسرائیل، مخالفت با سوسیالیسم ناصر در خاورمیانه، برای آمریکا مهم است، لذا باید نسبت به او رفتاری خاص و دوستانه در پیش بگیرند. بر این‌گونه اقدامات، می‌بایست رفتارها و کارهای متفرق علنی را که نمایانگر نزدیکی با شوروی‌ها بود نیز افزود، نظیر دیدار شاه از شوروی در خرداد ۱۳۴۴ / ژوئن ۱۹۶۵ م، امضای یک قرارداد بازرگانی در دی ۱۳۴۴ / ژانویه ۱۹۶۶ م. و دیدار ده‌روزه شاه و شهبانو از شوروی در شهریور ۱۳۴۷ / سپتامبر ۱۹۶۸ م. (بیل، ۱۳۷۱، صص ۲۳۶-۲۳۷).

بنابراین، در دوره ریاست جمهوری جانسون ایران توانست موافقت اصولی رئیس جمهوری آمریکا را مبنی بر خرید ۸۰۰ میلیون دلار جنگ‌افزار نظامی از جمله دو اسکادران از هواپیماهای اف ۴ به دست آورد (بیل، ۱۳۷۱، ص ۲۳۸؛ مهدوی، ۱۳۸۰، صص ۳۴۴-۳۴۵).

در دوران حکومت نیکسون-کسینجر، روابط ایران و آمریکا گسترش بیشتری یافت. در این دوران، ایران که تا اواسط دهه ۱۹۶۰ م، نقش دومی در سیاست

خاورمیانه‌ای آمریکا داشت، به یکی از مهره‌ها و ستون‌های اصلی سیاست منطقه‌ای و نگاه‌دارنده منافع آمریکا در منطقه مهم و حساس خلیج فارس تبدیل شد.

به اعتقاد شاه، دولت ایران برای تأمین امنیت خلیج فارس، نیازمند جنگ‌افزارهای مدرن بود و بر همین اساس، ارتش ایران در اواخر سال‌های ۱۹۷۰، سلاح‌هایی را سفارش می‌داد که هنوز خود آمریکایی‌ها در اختیار نداشتند. از ۱۹۷۳م. بودجه دفاعی ۳۰ درصد از درآمدهای ایران بود و خرید سلاح‌های آمریکایی چهار برابر شد تا اینکه به دو میلیارد دلار در سال رسید. برای پرداخت پول این خریدها، ایران علاوه بر درآمد نفت از اعتبارات راهبردی آمریکا با بهره‌ناچیز که در چارچوب برنامه کمک به متحدان آن کشور پیش‌بینی شده بود، برخوردار می‌شد. از ۱۹۷۱م. ایران شروع به دریافت نخستین هواپیماهای جت اف ۴- مشهور به فانتوم- کرد که بهای هرکدام، ۵ میلیون دلار بود و محمدرضا شاه ۱۸۰ فروند آن را سفارش داده بود. هرچند آمریکایی‌ها در ابتدا مایل نبودند بیش از یک اسکادران ۱۶ واحدی از این هواپیماها را تحویل دهند، تعداد هواپیماهایی که سرانجام تحویل دادند، به ۲۵۰ فروند رسید. شاه در سال ۱۹۷۴م. سفارش ۸ فروند اف ۱۴ را دارد که هرکدام از آن‌ها ۳۰ میلیون دلار ارزش داشت. دو سال بعد ایران سفارش ۱۶۰ فروند هواپیماهای شکاری بمب‌افکن اف ۱۶ را داد که مبلغ آن ۳/۸ میلیارد دلار می‌شد.

بنابراین، مقدار اسلحه‌ای که در فاصله سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷م. یعنی دوره ریاست جمهوری نیکسون، از آمریکا به ایران آمد، در سطحی بود که هرگز در تاریخ سیاسی بین‌المللی سابقه نداشته است. تنها بین سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۹۷۷ میزان فروش نظامی آمریکا به ایران ۱۶/۲ میلیارد دلار بوده است. بودجه دفاعی ایران که در سال ۱۹۷۲، ۱/۴ میلیارد دلار بود در سال ۱۹۷۷ به ۹/۴ میلیارد دلار افزایش یافت، یعنی افزایشی برابر ۶۸۰ درصد. در سال ۱۹۷۷ بودجه نظامی و تشکیلات امنیتی ایران برابر ۴۰ درصد بودجه کل کشور بود (بیل، ۱۳۷۱، ص ۲۷۷).

مهم‌ترین عاملی که طی این سال‌ها دست شاه را در افزایش قدرت نظامی خود و اعمال سیاست مستقل ملی در برابر آمریکا بازمی‌گذاشت، افزایش درآمد نفتی ایران بود. به‌طور کلی، می‌توان گفت سیاست مستقل ملی، یک جاده دوطرفه بود که امکان مانور

زیادی به دولت ایران می‌داد. اهم نگرانی دولت ایران متوجه امنیت منطقه‌ای بود و شاه می‌توانست دیدگاه‌ها و نظریات سیاسی و امنیتی خود را به مسئولان آمریکایی بقبولاند. اگرچه از اواسط این دوره به بعد ما شاهد کاهش و قطع کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به ایران و در نتیجه، استقلال نسبی ایران از ایالات متحد آمریکا - و حتی در برخی مواقع، مخالفت با سیاست‌های آمریکا (روبین، ۱۳۶۳، ص ۱۰۴) - و متنوع شدن سیاست خارجی ایران می‌باشیم، راهبرد کلی سیاست خارجی ایران یعنی «ائتلاف و اتحاد» با ایالات متحد آمریکا استحکام بیشتری یافت (Wilber, 1981, p.251). ایران در این دوره تلاش می‌کرد تا ایالات متحد آمریکا را متقاعد به پذیرش اهمیت و جایگاه ایران برای دنیای سرمایه‌داری و مبارزه با نشر و گسترش کمونیسم در منطقه حساس خلیج فارس و مبارزه با افراط‌گرایی عربی در خاورمیانه و در نهایت، افزایش فروش تسلیحات نظامی پیشرفته به ایران کند.

نتیجه کلی این بحث آن است که دولت ایران از یک کشور وابسته و نیازمند کمک ایالات متحد آمریکا در مرحله اول به متحد مهم و راهبردی آن کشور در منطقه حساس خلیج فارس تبدیل شد. متحدی که هم می‌توانست بازار فروش فوق‌العاده‌ای برای کالاها و تجهیزات نظامی و غیرنظامی ایالات متحد آمریکا باشد و هم نماینده‌ای برای تأمین منافع آمریکا در منطقه.

بعد از تشریح سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحد آمریکا، موضوعی که باید به آن اشاره شود، چگونگی تجزیه و تحلیل آن از منظر نظریه‌های سیاست خارجی است که در مبحث بعد بررسی می‌شود.

۳. بررسی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ایران طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش.

در چارچوب رهیافت نظری جیمز روزنا، ایران در زمره کشورهای بزرگ توسعه‌نیافته قرار می‌گیرد. بر همین اساس، به نظر می‌رسد چندین عامل در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در اتحاد با ایالات متحد آمریکا مؤثر بوده است که می‌توان به شخصیت فردی محمدرضاشاه، برداشت‌ها و دیدگاه‌های وی راجع به وضعیت سیاسی داخل کشور و نقش و جایگاه وی در نظام سیاسی ایران و اهدافی که راجع به نظام سیاسی

ایران در داخل و خارج از کشور دنبال می‌کرد و نظام بین‌الملل و ساختار قدرت و رقابت دوقطبی موجود در آن به‌عنوان مهم‌ترین عوامل اشاره کرد که در مبحث زیر به ترتیب اولویت به آن‌ها اشاره می‌گردد:

۳-۱. فرد

بررسی تاریخ تحولات سیاسی- اجتماعی ایران در دوره سلطنت پهلوی دوم حاکی از نقش برجسته و مسلط فرد پادشاه در تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری داخلی و خارجی است. کمتر پادشاهی در ایران معاصر بوده که مناصب تصمیم‌گیری را در اختیار نداشته است. اگر به جبر روزگار و در نتیجه، برخی عوامل داخلی و خارجی نقش برجسته پادشاه در فرایند سیاست‌گذاری لطمه خورده است، پس از چندی و شاید به حکم فرهنگ سیاسی که در ایران حاکم بوده، این وضعیت چرخش پیدا کرده و دوباره پادشاه بر فضای سیاسی جامعه حاکم گردیده است.

در خصوص محمدرضا شاه پهلوی هم چنین وضعیتی وجود داشته است. اگرچه او در سال ۱۳۲۰ش / ۱۹۴۱م. و در بحبوحه جنگ جهانی دوم به قدرت رسید، اما تنها از سال ۱۳۳۲ / ۱۹۵۳م. بود که اداره امور دولت را شخصاً در اختیار گرفت (Mousavi, 2007, p.44). به قول روح‌الله رضائی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ / ۱۹ مرداد ۱۹۵۳م. قدرت تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را در اختیار پادشاه قرار داد. این امر به مفهوم بازگشت به الگوی سنتی تصمیم‌گیری در ایران، یعنی نقش برجسته شاه در تصمیم‌گیری سیاست خارجی بود (Ramazani, 1975, p.253). مایکل لدین و ویلیام لویس نیز در کتاب «سقوط ناگهانی» اعتقاد دارند که محمدرضا شاه تا سال ۱۹۵۵، یعنی چهارده سال اول سلطنت خود، عملاً بدون قدرت و اختیاری بیش از یک پادشاه مشروط بود، ولی از سال ۱۹۵۵م. به بعد به مدت قریب به بیست و سه سال تقریباً با اختیارات یک سلطان مستبد و مطلق بر ایران حکومت کرد (لدین و لویس، ۱۳۶۱، صص ۵۸-۵۹). در واقع، بعد از کودتا بود که شاه قدرت خود را تثبیت کرد و رهبران کودتا و دوستان خود را در مناصب کلیدی گمارد و کنترل مستقیم سیاست خارجی، نظامی و اقتصادی را در اختیار گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۷، ص ۵۱۵).

به قول اسدالله علم در کتاب «یادداشت‌های علم» در واپسین سال‌های دهه ۱۳۴۰/۱۹۶۰م. زمانی که شاه به اوج قدرت رسید و یکه‌تاز میدان شد، علاوه بر ارتش در سه زمینه دیگر هم مداخله می‌کرد: سیاست خارجی، سیاست اقتصادی- اجتماعی و تبلیغات (علم، ۱۳۷۱، صص ۶۱ و ۸۱). مهدوی هم در کتاب «در حاشیه سیاست خارجی: از دوران نهضت ملی تا انقلاب» می‌نویسد: «پس از کودتا تا چند سال وزیران خارجه استخوان‌داری مانند عبدالله انتظام، دکتر علیقلی اردلان و علی‌اصغر حکمت مصدر کار بودند؛ ولی شاه می‌خواست خودش سیاست خارجی را در دست بگیرد. اقبال در تیر ۱۳۳۶ در یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار کرد: سیاست خارجی مملکت تحت هدایت مدبرانه شاهنشاه روشن است. این سیاست مال اعلی‌حضرت همایونی می‌باشد و مال دولت نیست» (مهدوی، ۱۳۷۸، ص ۹۹).

زمانی که در خرداد ۱۳۳۸ عبده که ریاست هیئت نمایندگی ایران را در سازمان ملل بر عهده داشت، به وزارت خارجه منصوب می‌شود، شاه به او دستور داد: «نخستین وظیفه شما این است که شکایت ایران از تبلیغات خصمانه شوروی را در دستور کار شورای امنیت سازمان ملل قرار دهید». عبده پاسخ داد: کاری غیرعملی است؛ زیرا تبلیغات مذکور صلح جهانی را به خطر نمی‌اندازد. شاه با ناراحتی گفت: «مثل اینکه شما درست متوجه نشده‌اید، وزیر امور خارجه واقعی خود من هستم و شما فقط مجری اوامر خواهید بود» (مهدوی، ۱۳۷۸، ص ۹۹). به اعتقاد هوشنگ مهدوی، شاه روزانه تلگرام‌های ارسالی از سفارتخانه‌های ایران در خارج از کشور را بررسی می‌کرد (مهدوی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۰).

بنابراین، برای تبیین علل و عوامل تأثیرگذار در سمت‌گیری سیاست خارجی ایران در ائتلاف و اتحاد با ایالات متحد آمریکا در دوره مورد مطالعه، باید در گام اول به شخصیت فردی محمدرضاشاه و دیدگاه‌ها و برداشت‌های او رجوع کرد. در این خصوص می‌توان به دو بعد اشاره کرد: بعد روانی و بعد سیاسی. در بعد روانی، محمدرضاشاه فردی بدون اعتماد به نفس و بی‌اعتماد به اطرافیان بود. او در وضعیتی به قدرت رسید که ایران تحت اشغال نیروهای متفق بود و ارتش به‌ظاهر قدرتمند پدرش در مقابله با آن‌ها در سریع‌ترین زمان ممکن از هم پاشید. نیروهای متفق، پدرش را از

تخت سلطنت به زیر کشیدند و این احتمال وجود داشت که هر زمان لازم بدانند، تخت سلطنت را از اختیارش خارج کنند. وجود فضای سیاسی متغیر و نامطمئن ایران و ظهور نخست‌وزیران قدرتمندی چون قوام، رزم‌آرا، مصدق و امینی، چونان کابوسی بر روح و روان شاه سایه افکنده بود.

از بعد سیاسی نیز محمدرضاشاه نسبت به تاریخ سیاسی مملکتش بی‌اطلاع نبود. او از رقابت دیرینه روسیه و انگلستان و مصالحه‌های آن‌ها در امور ایران آگاهی داشت و از نقش مؤثر نیروی سوم در تعادل و توازن آن دو ابرقدرت چیزهایی می‌دانست. لذا نگاه او به ایالات متحد آمریکا از ابتدای رسیدن به قدرت نه تنها در نقش یک نیروی سوم، بلکه تبدیل آن به نیروی برتر بود. این موضوعی است که رضانی و چوبین هم بر آن تأکید می‌کنند (Ramazani, 1975, p. 256-258; Chubin, 1974, p.87). محمدرضاشاه مهم‌ترین مشکل کشور را چه در سطح داخلی و چه در سطح خارجی امنیت می‌دانست. به اعتقاد رضانی، از نظر شاه امنیت ملی از امنیت داخلی جدایی‌ناپذیر و امنیت داخلی با امنیت نظام پادشاهی و دودمان پهلوی درآمیخته بود. تنها تهدید بالقوه و بالفعل خارجی علیه امنیت ملی ایران، امپریالیسم شوروی و مهم‌ترین عامل تهدیدکننده داخلی، خطر اخلال کمونیست‌ها بود.

به اعتقاد محمدرضاشاه مهم‌ترین وسیله مقابله با این دو نوع تهدید داخلی و خارجی، نیروهای مسلح و داشتن ارتشی با قابلیت دفع خطرها، همراه با برخورداری از یک قدرت برتر خارجی بود. تنها دولت قدرتمندی هم که می‌توانست و تمایل داشت به ایران کمک کند تا ایران امنیت داخلی خود را تأمین کند، ایالات متحد آمریکا بود (Ramazani, 1975, p.276; Chubin, 1974, p.89-90). لذا زمانی که قدرت را به‌طور مطلق در دست گرفت (۱۹۵۵) و کنترل انحصاری سیاست خارجی ایران را در اختیار گرفت، سیاست بی‌طرفی را رها کرد؛ با این اعتقاد راسخ که این سیاست در زمان جنگ جهانی دوم ناکارایی خود را نشان داده بود و به ائتلاف با ایالات متحد آمریکا روی آورد.

۲-۳. نقش

اهمیت برداشت‌ها و دیدگاه‌ها محمدرضا شاه در بررسی سیاست خارجی ایران به واسطه نقش برجسته‌ای است که در نظام سیاسی ایران بر عهده داشت. در قانون اساسی سال ۱۲۸۵ ش. شاه شخص اول مملکت تلقی می‌گردید و احکام و فرامین او قانون محسوب می‌شد و او هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال مردم و مجلس نداشت؛ به عبارت دیگر، از مسئولیت مبرا بود.

۳-۳. حکومت

در قانون اساسی دولت شاهنشاهی اصل خاصی راجع به سیاست خارجی نیامده است. از این رو، باید برای بررسی نقش نهادهای حکومتی در سیاست خارجی به دقت در اصول مختلف قانون اساسی پرداخت. طبق اصل ۲۷ متمم قانون اساسی مصوب ۱۲۸۵ ش. قوای مملکتی به سه شعبه تقسیم می‌شوند: قوه مقننه؛ قوه قضاییه و قوه اجراییه. از بین این سه قوه، قوه قضاییه هیچ نقشی در سیاست خارجی نداشت. قوه مقننه نیز جز در موارد بسیار جزئی، یعنی تصویب عهدنامه‌ها، مقاله‌نامه‌ها و امتیازات تجاری، صنعتی و فلاحتی اعطایی به کارگزاران داخلی و خارجی نقش چندانی در سیاست خارجی نداشت. تنها قوه‌ای که می‌توان گفت در سیاست خارجی می‌توانست نقش ایفا کند، قوه اجراییه بود، که این قوه هم در اختیار پادشاه قرار داشت. طبق بند سوم از اصل ۲۷ قانون اساسی، «قوه اجراییه که مخصوص پادشاه است، یعنی قوانین و احکام توسط وزراء و مأموران دولت به نام نامی اعلی حضرت همایونی اجراء می‌شود به ترتیبی که قانون معین می‌کند». همچنین، در اصل ۴۴ و ۴۶ قانون اساسی عزل و نصب وزراء در اختیار پادشاه بود و او هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال مردم و یا مجلس نداشت. بنابراین، حکومت به طور کامل در اختیار پادشاه بود و نه مجلس و نه نخست‌وزیر هیچ‌گونه نقشی در سیاست خارجی نداشتند؛ برای مثال، از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۷ م. تنها یک نخست‌وزیر - امیرعباس هویدا - در ایران بر سر کار بود که کاملاً مطیع اوامر شاه بود (Daniel, 2001, p.155).

۳-۴. محیط بین‌المللی

دیگر عامل مهم تأثیرگذار در سیاست خارجی ایران، نظام بین‌الملل بود که در قالب دوقطبی قابل توضیح است. در این نظام، شوروی در رأس قطب کمونیستی قرار داشت که شاه به شدت از آن در هراس بود و آمریکا در رأس قطب سرمایه‌داری. عدم خروج نیروهای شوروی از ایران در موعد مقرر و شکل‌گیری جنبش‌های خودمختارطلب آذربایجان و مهاباد در ابتدای سلطنت محمدرضاشاه، شکل‌گیری حزب توده، و برگزاری راهپیمایی‌ها و اعتصابات مختلف و تلاش شوروی برای کسب امتیاز نفت شمال، زنگ خطر را برای شاه ایران به صدا درآورده بود (Graham, 1980, p.62). از آن طرف، دولت انگلستان نیز به دلیل ضعف نظامی و ملاحظات سیاسی، حمایت چندانی از ایران نمی‌کرد و همیشه آماده معامله بر سر ایران بود. علاوه بر این، در دهه ۱۹۵۰ نیز یک سلسله کودتا و ضد کودتا و جنگ و انقلاب و بی‌نظمی داخلی، خاورمیانه را تبدیل به یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق روی زمین کرد. ابتدا ملک فاروق از سلطنت مصر خلع شد. سپس مصر کوشید ملک حسین پادشاه اردن را سرنگون کند. در عراق، خاندان سلطنت هاشمی در کودتای ۱۹۵۸م. قتل عام شدند و یک استبداد طرفدار شوروی جانشین آن گردید. شاه مشاهده کرد که توسط دشمنان محاصره شده است؛ علاوه بر اتحاد شوروی، برخی رژیم‌های تندروی عرب نیز تهدیدکننده بودند. شوکراس اعتقاد دارد که در چنین اوضاع بود که شاه تصمیم گرفت به سرکوب مخالفان نظامی و تقویت نیروهای مسلح در سطح داخل و اتحاد با ایالات متحده آمریکا در سطح خارج بپردازد (شوکراس، ۱۳۶۹، ص ۹۴؛ Lenczowski, 1978, pp.399-400)؛ به عبارت دیگر، از دید شاه تنها گزینه ممکن توسل به ایالات متحده آمریکا و کسب حمایت آن کشور بود.

با طرح موضوع خروج نیروهای انگلستان از خلیج فارس، دولت ایران آمادگی خود را برای پر کردن خلأ قدرت و مبارزه با افراط‌گرایی عربی اعلام کرد. این موضع جدید ایران با تغییراتی که در سطح داخلی و بین‌المللی اتفاق افتاده بود، امکان‌پذیر شد. در سطح داخلی، دولت ایران با سرکوب مخالفان و دسترسی به منابع اقتصادی ظرفیت انجام این وظیفه مهم را داشت. در سطح بین‌المللی نیز اتحاد با ایالات متحده آمریکا فرصت بی‌نظیری در اختیار دولت ایران قرار می‌داد، به‌ویژه با طرح رهنامه نیکسون که

بر نقش سیاسی و نظامی فعال دولت‌های سرمایه‌داری جهان سوم در امنیت منطقه‌ای تأکید می‌کرد (Halliday, 1980, p. 248). بنابراین، ایالات متحد آمریکا آمادگی خود را برای تجهیز ایران به هر نوع سلاح نظامی غیرمتعارف برای انجام آن مأموریت اعلام داشت.

۳-۵. جامعه

تمرکز سیاست‌گذاری در رژیم و قائم بودن این سیاست‌ها به شخص شاه و ختم شدن تمام راه‌ها به وی، امکان تشکیل نهادهای تصمیم‌گیری مستقل را سلب کرده بود و مجرای نهادی که گروه‌های جامعه بتوانند از طریق آن به‌طور مؤثر بر دولت اعمال نفوذ کنند، وجود نداشت (هادیان، ۱۳۸۶، صص ۱۷۳-۱۷۴).

اساس تصمیم‌گیری در حکومت شاه بر موازنه تضاد استوار بود. بدین معنا که با تفرقه انداختن در میان افراد رده بالا در دستگاه‌های دیوان‌سالاری، اقتصادی، سیاسی، نظامی و اعمال نظارت‌های ویژه و شخصی نوعی رقابت و تضاد ایجاد می‌کرد. با این شیوه، شاه هم میان آن‌ها تعادل لازم را به وجود می‌آورد و هم با شناخت چهره‌های احتمالاً مخالف آن‌ها را سرکوب می‌کرد و هم از مطرح شدن یک شخصیت قدرتمند در صحنه سیاسی کشور جلوگیری می‌کرد. (هادیان، ۱۳۷۶، صص ۱۷۳).

با ایجاد فضای اختناق و سرکوب در داخل کشور بعد از کودتای ۲۸ مرداد، سانسور، مداخله در انتخابات، تهدید و بازداشت خودسرانه مخالفان، تأسیس ساواک در سال ۱۹۵۷م. به ریاست تیمور بختیار و سرکوب شدید، هیچ فرد و یا گروهی جرئت مخالفت با سیاست‌های شاه را نداشتند. ایرانیان از ترس لو رفتن و شکنجه شدن، دیگر حتی در محافل خانوادگی از سیاست گفتگو نمی‌کردند (دیگار، هوکارد و ریشار، ۱۳۷۸، صص ۱۵۱ و ۱۹۵) و نیز در فرایند سیاست‌گذاری خارجی دخالت نمی‌کردند. بنابراین، از اواسط دهه ۱۹۶۰م. سیاست‌های ایران کاملاً مطابق نظر شاه می‌چرخید.

جمع بندی

هدف نویسندگان در این نوشتار تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا در طی سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷ / ۱۹۵۳-۱۹۷۹ م. از منظر نظریه پیوستگی جیمز روزنا بود. بدین منظور در ابتدا، سیاست خارجی ایران به دو دوره تقسیم شد: دوره ۱۳۳۲-۱۳۴۲ که گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران ناسیونالیسم مثبت بود و دولت ایران تلاش می‌کرد تا اهمیت و جایگاه ایران را در نزد مقامات ایالات متحده آمریکا افزایش دهد و میزان مناسبات دو کشور را به‌ویژه در بعد نظامی گسترش دهد. و دوره ۱۳۴۲-۱۳۵۷ که گفتمان حاکم بر سیاست خارجی ایران سیاست مستقل ملی عنوان شد. نویسندگان مدعی‌اند که این گفتمان جدید نه تنها در رویکرد کلی سیاست خارجی ایران در قبال ایالات متحده آمریکا (یعنی ائتلاف و اتحاد) تغییری ایجاد نکرد بلکه سبب استحکام بیشتر آن نیز گردید. منتهی در گفتمان جدید تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله بهبود اوضاع اقتصادی ایران و در نتیجه، افزایش قیمت نفت، اعمال کنترل و اقتدار مطلق شاه در عرصه سیاسی داخلی، اوضاع سیاسی بین‌المللی و غیر آن، سبب شد تا شاه در عرصه سیاست خارجی با تجربه‌تر شود و امکان تحرک بیشتری در قبال ایالات متحده آمریکا پیدا کند. این امکان مانور بیشتر به هیچ عنوان نباید به استقلال از ایالات متحده آمریکا تعبیر شود؛ زیرا دولت ایران در هیچ دوره‌ای وابسته یا مستعمره ایالات متحده آمریکا نبود که اتخاذ سیاست مستقل ملی به استقلال از آن تعبیر شود. هدف دولت ایران از ائتلاف و اتحاد با ایالات متحده آمریکا، فراتر از کشاندن پای یک نیروی سوم به ایران، اتحاد با آن کشور برای اعمال موازنه و مقابله با دخالت فزاینده انگلستان و شوروی بود و دولت ایالات متحده آمریکا نیز در ابتدا، با چنین هدفی وارد عرصه سیاسی ایران شد و به مرور با تشدید جنگ سرد و افزایش اهمیت راهبردی ایران به نیروی برتر در صحنه سیاسی ایران تبدیل گردید.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، چاپ سیزدهم.
- اداره کل قوانین و مقررات کشور (۱۳۵۷)، *مجموعه توافقی‌های تشریفاتی ایران و سایر کشورها*، بی‌جا: اداره کل قوانین و مقررات کشور، جلد ششم.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *روابط خارجی ایران: ۱۳۲۰-۱۳۵۷*، تهران: نشر قومس، چاپ دوم.
- بیل، جیمز (۱۳۷۱)، *شیر و عقاب*، ترجمه فروزنده برلیان، تهران: نشر فاخته.
- درویشی سه‌تانی، فرهاد (۱۳۷۶)، *مناسبات امنیتی - نظامی آمریکا و ایران (۱۳۳۲-۱۳۵۷)*، تهران: معاونت تحقیق و پژوهش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- دیگار، ژان‌پیر؛ هوکارد، برنار و ریشار، یان (۱۳۷۸)، *ایران در قرن بیستم: بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در صد سال اخیر*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- رویین، باری (۱۳۶۳)، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران: انتشارات آشتیانی.
- رینولدز، فیلیپ ال (۱۳۸۰)، *شناخت اصول روابط بین‌الملل*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۴)، *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- شوکراس، ویلیام (۱۳۶۹)، *آخرین سفر شاه: سرنوشت یک متحد آمریکا*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، چاپ دوم.
- شولزینگر، رابرت (۱۳۷۹)، *دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- علم، امیراسدالله (۱۳۷۱)، *یادداشت‌های علم*، ویرایش علی‌نقی عالیخانی، تهران: انتشارات کتاب سرا، جلد اول.
- فوران، جان (۱۳۸۶)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲)، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.

لدین، مایکل و لوییس، ویلیام (۱۳۶۱)، «سقوط ناگهانی»، در *منوچهر مهرجو، اعترافات شاه مخلوع*، تهران: انتشارات هفته.

لنجافسکی، جورج (۱۳۷۳)، *رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.

مجموعه قوانین موضوعه و مصوبات دوره هیجدهم قانون‌گذاری: ۲۲۱-۱۲.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ (۱۳۷۸)، در حاشیه سیاست خارجی: از دوران نهضت ملی تا انقلاب، تهران: نشر گفتار.

همو (۱۳۸۰)، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی «۱۳۰۰-۱۳۵۷»*، تهران: نشر پیکان، چ ۵. هادیان، سید کمال‌الدین (۱۳۷۶)، *سیاست خارجی آمریکا و منافع ملی ایران*، تهران: انتشارات هاد فرس.

هاستی، کی. جی. (۱۳۷۶)، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

Alison, Graham and Morton Halperin (1972), "Bureacratc Politics: A Paradigm and some Policy Implication", *World Politics*, 24.

Chubin, Shahram and Zabih, Sepehr (1974), *The Foreign Relation of Iran: A Developing State in a Zone of Great Power Conflict*, Berkeley, Losangeles and London: University of California Press.

Daniel, Elton (2001), *The History of Iran*, London: Greenwood Press.

Goode, James F. (1997), *The United States and Iran: In the Shadow of Musaddiq*, London: Macmillan Press LTD.

Graham, Robert (1980), *Iran: The Illusion of Power*, New York: St. Martin's Press.

Halliday, fred (1980), *Iran: Dictatorship and Development*, Second Edition, England: Penguin Books LTD, Harmondsworth.

Hudson, Valerie and Christopher S. Vore (1995), "Foreign Policy Analysis Yesterday Today and Tomorrow", *Mershon International Studies Review*, 39(2).

- Lenczowski, George (1978), *Iran Under The Pahlavis*, United States: Hoover Institution Press.
- Mousavi, Mohammad Ali (2007), "Dependent Authoritarian- Bureaucratic State: Modeling the Shah's Regim (1953-1979)", *The Iranian Journal of International Affairs*, Vol.XIX, No.1.
- Ramazani, Rouhollah K. (1975), *Iran's Foreign Policy 1941- 73: A Study of Foreign Policy in Modernizing Nation*, United States: University Press of Virginia.
- Rosenau, James N. (1971), *The Scientific Study of Foreign Policy*, New York: The Free Press.
- Rosenau, James N. United Davis and Maurice East (ed.) (1972), *The Analysis of International Politics*, New York: The Free Press.
- Sakai, Amin (1991), " Iranian Foreign Policy, 1921-7 ", in Peter Avery, Gavin Hambly and Charles Melville (ed.), *The Combridge History of Iran*, Vol.7. New York: Cambridge University Press.
- Snyder, Richard C., Bruck, H. W. and Sapin, Burton (Ed.) (1963), *Foreign Policy Decision – Making: An Approach to the Study of International Politics*, Glencoe, IL: the Free Press.
- Sprout, Harold and Margaret Sprout (1957), "Environmental Factors in Study of International Politics", *The Journal of Conflict Resolution*, 1(4).
- Stork, Joe (1993). "Iran 1953", *The Nation*, 6(13): 233.
- Waltz, Kennet N. (1979), *Theory of International Politics*, Massachusetts: Addison Wesley Publishing Co.
- Wilber, Donald N. (1981), *Iran: Past and Present*, Ninth Edition, N, J: Princeton University Press.